

تاریخ جامع ایران

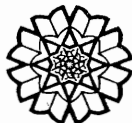
زیر نظر

کازم موسوی بجنوردی

سروراستاران

حسن رضائی باغبیدی

محمود جعفری دهقی



تهران، ۱۳۹۳

تاریخ جامع ایران / زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ سرویراستاران دوره باستان:
حسن رضایی باغبیدی - محمود جعفری دهقی؛ دوره اسلامی: صادق سجادی.
تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)،
۱۳۹۳.

ج: مصور؛ جدول، نمودار.

* کتابنامه

* فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

ISBN 978-600-6326-38-2

* ص ع به انگلیسی:

The Comprehensive History of Iran

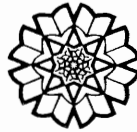
۱. ایران - تاریخ الف. موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۲۱ - ب. رضایی باغبیدی،
حسن، ۱۳۴۵ - ج. جعفری دهقی، محمود، ۱۳۲۹ - د. سجادی، صادق، ۱۳۳۳

۹۵۵

DSR109

۳۵۵۵۴۵۱

کتابخانه ملی ایران



مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

نام کتاب: تاریخ جامع ایران، ج ۲

ناشر: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۳

حروف نگاران: زهراسادات حسینی، سهیلا خطیبی، مهناز مصطفی

صفحه آرا: زهره رمضان پور

طراح گرافیک و ناظر چاپ: علیرضا احمدی

چاپ: شادرننگ، صحافی: معین، لیتوگرافی: تراب زاده

شمارگان: ۱،۰۰۰ نسخه

شابک (دوره): ۸-۳۶-۶۳۲۶-۶۰۰-۹۷۸

شابک (ج ۲): ۲-۳۸-۶۳۲۶-۶۰۰-۹۷۸

همه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی است

شخصیت کورش، داریوش و خشایارشا

مهرداد قدرت دیزجی

شخصیت کورش

اگر سیمای کیخسرو را در شاهنامه بازتابی از شخصیت کورش کبیر بدانیم (خالقی مطلق ۱۳۷۴: ۱۵۸-۱۷۰)، یا اگر او را همچنان که در نوشته‌های پهلوی آمده است، با کی‌گشتاسپ/وستا یکی بپنداریم (بویس ۱۹۸۲: ۶۸/۲-۶۹)، یا شاید آن‌گونه که در تاریخ‌نگاری سنتی ایرانیان باستان پیدا است، فتح بابل و ظهور او را در ۵۳۹ ق م، همان ظهور زردشت پیامبر بگیریم (شهبازی ۱۹۷۷: ۲۷؛ همو ۲۰۰۲: ۷-۴۵)، آنگاه جایگاه او در اندیشه ایرانیان آشکار می‌شود. در واقع، بر پایه گزارش هرودت (کتاب سوم، ۸۹) می‌دانیم که ایرانیان او را «پدر» می‌خواندند؛ زیرا او بود که قوم ایرانی را از جایگاهی ناشناخته به پایگاهی بلند در جهان رسانید و از این رو، آنان می‌بایست موجودیت خود را در تاریخ و آوازه خویش را در جهان مَدیون او بوده باشند. همو بود که شهرها و بناهای بسیار ساخت و در آبادی ایران کوشید و سرانجام جان خویش را در دفاع از این سرزمین از دست داد. آرامگاهی که به دست ایرانیان و

همکاری ملت‌های متمدن جهان شناخته شده آن روزگار در پاسارگاد ساخته شد، از نظر هنری و معماری در هیچ کشور دیگر جهان همانند و هم‌تا ندارد (مگر در تقلید ناشیانه‌ای که از آن در آرامگاه کوروش جوان شده؛ نک: بویس ۱۹۸۲: ۵۴). کوروش کبیر نامدارترین و تأثیرگذارترین سلسله شاهنشاهی تاریخ ایران و نخستین و بزرگ‌ترین شاهنشاهی جهان را بنیان نهاد. او در جهانگیری، پهلوانی شایسته با مهارت‌های سیاسی و نظامی برجسته بود. او پارسیان و مادی‌ها و دیگر ایرانیان را چنان سازمان داد که به صورت ارتش شکست‌ناپذیری درآمدند و بر کشورها و پایتخت‌های پرشکوه مغرب آسیا استیلا یافتند و فرمانروایی آن سامان را از چنگ سامیان درآوردند. نبوغ نظامی او در جنگ با پادشاه لیدی، که علیه کوروش با بابل و اسپارت و مصر هم‌پیمان شده بود، و همچنین با بابل پیدا است. او در جنگ با لیدی، موقعیت حساس زمانی و ضرورت حمله فوری را تشخیص داد و با سرعتی شگفت‌آور در بحبوحه زمستان تا قلب آن کشور تاخت و به دشمن مجال تقویت نداد؛ و به همین‌گونه در جنگ با دولت بابل با صبر و شکیبایی مسیر دجله را برگرداند و آنگاه به بابل وارد شد (دربارهٔ مهارت‌های نظامی و سیاسی کوروش، نک: هرودت، کتاب سوم، ۷۹، ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۹۱).

کوروش در جهانداری همان شایستگی‌ها را داشت که در جهانگیری. پایه‌های شاهنشاهی او بر اندیشه و خرد، نظم و قانون، و برابری و آزادی انسان‌ها استوار بود. با آمدن او، یک دورهٔ طولانی تاریخی، یعنی دورهٔ کشتارها و ویرانگری‌ها و آتش‌سوزی‌ها و بردگی انسان‌ها به پایان رسید و نسیمی تازه بر جهان وزید و دورهٔ نوینی آغاز شد که عبارت بود از دورهٔ آرامش و آسایش و ارزش نهادن به حقوق انسان‌ها. «کوروش معنی و اهمیت انسانیت واقعی را آشکار ساخت» (شهبازی ۱۳۴۹: ۴۰۷).

در سالنامهٔ نبونید، دربارهٔ ورود کوروش به بابل چنین نوشته‌اند: «کوروش به بابل درآمد. شاخه‌های سبز در پیش پایش گسترانند و صلح بر شهر سایه افکند. کوروش به همهٔ بابل درود فرستاد» (آپنهایم ۱۹۵۵: ۳۰۶).

کوروش در این شهر، طبق فرمانی که به زبان خود ایشان صادر کرد (نک: ادامه)، صلح و آرامش را در آنجا اعلام کرد و اقوام دربند را آزاد ساخت. او نه تنها به بافت اجتماعی و فرهنگی سرزمین‌های تسخیر شده آسیبی نرساند، بلکه در جاهایی چون

ماد، لیدی، بابل، صیدا و یهودیه، افرادی از خود آن مردم بر ایشان گماشت (امستد ۱۹۴۸: ۵۸؛ داندمایف ۱۹۸۹: ۵۱ ب). رفتار او با یهودیانی که از اسارت بابلی رهانید و فرمان بازگرداندن ثروت‌های به یغما رفته آنان و دستور بازسازی پرستشگاه‌های ازگیلا و ازیدا در بابل و پرستشگاه بیت‌المقدس در اورشلیم و سیاست او در برابر پیروان مردوک و سین و روحانیان پرستشگاه آپولو در مگنیزیا (شهبازی ۱۳۴۹: ۳۱۳-۳۳۰؛ نیز، نک: بویس ۱۹۸۲: ۶۳-۶۴؛ امستد ۱۹۴۸: ۵۱-۵۶) نمونه‌هایی هستند از آداب‌دانی او، و عاقلانه‌ترین سیاستی بود که در آن روزگار می‌توانست وجود داشته باشد. رفتار او با شکست‌خوردگان و دشمنان سابق خود، همچون آستیگ، کرزوس و نبونید و همچنین سوگواری او و دربار ایران برای کشته شدن پسر پادشاه بابل، نمونه‌های دیگری است از جوانمردی و آداب‌دانی او (دربارهٔ تسامح کورش، نیز نک: هرودت، کتاب سوم، ۱۳۰-۱۵۹، ۱۸۶-۱۹۰). بی‌سبب نیست که از روزگاران کهن، مردم دربارهٔ کورش ترانه می‌خواندند و داستان می‌نوشتند و او را موضوع آثار هنری خویش قرار می‌دادند. ایرانیان او را پدر می‌خواندند و دشمنانش از وی با احترام یاد می‌کردند. فیلسوفان یونانی او را نمونهٔ انسانی کامل معرفی می‌کردند و پیامبران یهودی او را مسیح موعود می‌دانستند (شهبازی ۱۳۴۹: ۳۸۳ ب؛ نیز: همایون ۱۳۵۵: ۳۸ ب).

منشور کورش

منشور یا استوانه یا فرمان کورش کبیر (معروف به فرمان آزادی ملت‌ها) را هرمزد رسام در مارس ۱۸۷۹ م در ویرانه‌های پرستشگاه مردوک در بابل، موسوم به عمران، کشف کرد؛ که اکنون با شمارهٔ BM 90920 در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود (واکر ۱۹۷۲: ۱۵۸). این منشور که پنج سطر نخستین و سطرهای ۳۶ تا ۴۵ آن آسیب بسیار دیده و افتاده، حاوی فرمانی است از سوی کورش بزرگ که، به احتمال، در ۵۳۹ ق م، پس از تسخیر بابل، به زبان و خط بابلی نو بر استوانه‌ای سفالین صادر شده است.^۱

۱. چاپ‌ها و ترجمه‌های این منشور عبارت‌اند از: رلینسن ۱۸۸۴: ۳۵/۵ ب؛ وایسباخ ۱۹۱۱: ۲ ب؛ ابلینگ ۱۹۲۶: ۳۶۸ ب؛ راجرز

۱۹۲۶: ۳۹۰؛ اینه‌ایم ۱۹۵۵: ۳۱۵-۳۱۶؛ آیلرز ۱۹۷۱: ۱۶۴-۱۶۶.

پاره شکسته شده منشور را که حاوی سطرهای ۳۶ تا ۴۵ بود و با شماره NBC 2504 در مجموعه بابلی دانشگاه ییل نگهداری می‌شد، نخستین بار در ۱۹۳۲م منتشر کردند (نیس و کایزر ۱۹۳۲: ۲، ش ۳۲)؛ اما در ۱۹۷۰م بود که آن را به عنوان پاره‌ای از منشور موجود در موزه بریتانیا تشخیص دادند (واکر ۱۹۷۲: ۱۵۸) و بدین‌سان توانستند متن فرمان را بازسازی کنند.^۱

منشور کورش از اسناد و مدارک مهم تاریخی درباره اصل و تبار کورش و سیاست‌ها و برنامه‌های شاهنشاهی وی است. کورش در منشور، همچون داریوش، در بیستون، حالت پیامبری دارد؛ یعنی پادشاهی را از مردوک (و داریوش از اهوره‌مزدا) می‌گیرد.^۲ در تورات نیز او را مسیح موعود خوانده‌اند.^۳ کورش نیز مانند داریوش نخست عنوان‌ها و تبار خویش را برمی‌شمرد: «من، کورش، پادشاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارگوشه جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه [شهر] انشان، نوه کورش، شاه بزرگ، شاه [شهر] انشان، نبیره چیشپش، شاه بزرگ، شاه [شهر] انشان، از نژاد پادشاهی جاودانه» (سطرهای ۲۰-۲۲). چون این گفتار را با سخن داریوش بسنجیم، آشکار می‌شود که نیاکان کورش در فارس شاه بودند و به دو شاخه تقسیم می‌شدند.^۴ تبارنامه کورش در منشور را نه تنها داریوش در بیستون، بلکه هرودت نیز در *تواریخ خویش* (کتاب سوم، ۱۲)، البته با اندکی تفاوت تأیید می‌کند. هرودت تبار داریوش را چنین شرح می‌دهد: «هخامنش، چیشپش، کمبوجیه، کورش، چیشپش، آریارمنه، ارشام، ویشتاسپ، داریوش». هرودت پادشاهان هر دو شاخه هخامنش را (بدون ذکر کورش یکم) به دنبال هم آورده و آنها را از هم متمایز نکرده است (یعنی شاخه ۱: هخامنش، چیشپش، (کورش)، کمبوجیه، کورش؛ شاخه ۲:

۱. ترجمه‌های متن بازسازی شده منشور، عبارت‌اند: ۱۹۷۵: ۱۹۳-۲۰۳؛ لکوک ۱۹۷۷: ۱۸۱-۱۸۵؛ ارفعی ۱۳۵۶.

۲. منشور، س ۱۲، نک: ادامه؛ بیستون، ستون ۱، بند ۵، س ۱۲، کنت ۱۹۵۳: ۱۱۷.

۳. نک: ادامه همین مقاله؛ درباره همانندی‌های میان منشور کورش و کتیبه‌های فارسی باستان، نک: هارماتا ۱۹۷۱: ۲۱۷-۲۲۲.

۴. نک: کتیبه بیستون، ستون ۱، س ۱-۳: «من داریوش [هستم]، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه سرزمین‌ها، پسر ویشتاسپ، نوه ارشام، هخامنشی. گوید داریوش شاه: پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ ارشام، پدر ارشام آریارمنه، پدر آریارمنه، چیشپش، پدر چیشپش هخامنش [بود]. گوید داریوش شاه: از آن رو ما هخامنشی خوانده می‌شویم که از دیرباز اصیل هستیم، از دیرباز خاندان ما شاهان بودند» (نک: کنت ۱۹۵۳: ۱۱۶-۱۱۷).

چیشپش، آریارمنه، آرشام، ویشتاسپ، داریوش). منشور، آگاهی‌ها و گواهی‌های ارزشمند دیگری نیز دارد که اسناد و مدارک دیگر، آنها را آورده‌اند، از جمله دربارهٔ تسخیر صلح‌آمیز بابل به دست کورش و فرمان او دربارهٔ آزادی ملل دربند و نوسازی سرزمین‌ها و رفتار جوانمردانهٔ او، گواهی‌های همانندی در سالنامهٔ نبونید و لوحهٔ معروف به گزارش منظوم نبونید می‌بینیم (اپنهایم ۱۹۸۵: ۳۰۵-۳۰۷، ۳۱۲-۳۱۵). در این باره می‌توان به گزارش‌ها و گواهی‌های بروس، در تسخیر بابل و رفتار بزرگوارانهٔ او با نبونید، تورات، در ذکر پیروزی کورش و دادگری او و آزادی یهودیان به فرمان او، هرودت، در تسخیر صلح‌آمیز بابل و تسامح کورش، و گزنفون در دادگری و بزرگ‌منشی و شکیبایی کورش اشاره کرد (شهبازی ۱۳۴۹: ۹-۱۵؛ برای تفصیل بیشتر، نک: ۲۹۶-۲۹۹، ۳۰۴-۳۰۶؛ نیز: اپنهایم ۱۹۸۵: ۵۴۵ ب؛ ویسهوفر ۱۹۹۷: ۴۵).

مقایسهٔ منشور کورش با بیانیه‌های پادشاهان شرق باستان، به‌ویژه با سیاست‌های خشن و غیرانسانی پادشاهان آشور و بابل با ملل زیردست، بزرگی کورش و ارزشمندی منشور او را بیش از پیش می‌نمایاند. محتوای منشور به سبکی است که در میان نویسندگان آن روزگار رواج داشته است، و قلم روحانیان مردوک را در نگارش آن می‌توان دید، اما بی‌گمان پیش از اعلام، کورش آن را ملاحظه و تأیید کرده بود (هارماتا ۱۹۷۱: ۲۱۷-۲۳۱).

بخش‌هایی از محتوای منشور، بیان اوضاعی است که منجر به تسخیر بابل شد و نوشتهٔ روحانیان بابل است و قسمت دوم آن (از سطر ۲۰ به بعد)، گفتار خود کورش است. مطالب منشور را به هشت بخش تقسیم کرده‌اند (شهبازی ۱۳۴۹: ۵-۷؛ ویسهوفر ۱۹۹۷: ۴۴-۴۵؛ داندامایف ۱۹۹۳: ۵۲۱؛ واکر ۱۹۷۲: ۱۵۹): ۱. معرفی نبونید و شکایت از گناهان او (س ۱-۸)؛ ۲. خشم مردوک و جستجوی او برای پادشاهی دادگر و گزینش کورش برای سلطه بر جهان و انداختن بابل به دست او بدون جنگ (س ۹-۱۹)؛ ۳. سخنان کورش در معرفی و تبار خویش (س ۲۰-۲۲)؛ ۴. درآمدن صلح‌آمیز کورش به بابل و کارهای سازندهٔ او (س ۲۲-۲۶)؛ ۵. عنایت و برکت مردوک به کورش و پسرش کمبوجیه و فرمانبرداری سرزمین‌های همسایه (س ۲۶-۳۱)؛ ۶. بازگرداندن خدایان و مردمان به موطن خویش و دعای کورش برای خود و پسرش (س ۳۱-۳۶)؛

۷. هدایای کورش و بازسازی استحکامات بابل (س ۳۶-۴۳)؛ ۸. این که در ضمن این بازسازی‌ها، او نتیجه‌ای از آشور بانیپال دیده است (س ۴۳-۴۵).

ترجمه منشور

۱. [کورش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانا، شاه بابل، شاه سومر و اکد...]^۱
۲. [شاه چهار] گوشه جهان
۳. ناشایستی شگرف بر سروری کشورش چیره شده بود
۴. [فرمود تا به زور باج گندم و دهش رمه] بر آنان بنهند.
۵. پرستشگاهی همانند ازگیلا ساخت برای اور و دیگر جاهای مقدس
۶. با آیین‌هایی نه در خور ایشان، آیین پیشکشی قربانی نهاد که پیش از آن نبود. هر روز به گونه‌ای گستاخانه و خوارکننده سخن می‌گفت، و نیز با بدکرداری از بهر خوار کردن
۷. بردن نذورات را به پرستشگاه‌ها برانداخت. [او همچنین در آیین‌ها به گونه‌هایی ناروا دست برد. اندوه و ناشادمانی] را به شهرهای مقدس بییوست. او پرستش مردوک پادشاه خدایان را از دل خویش بشست.
۸. کسی که همواره به شهر وی (= شهر مردوک = بابل) تباهکاری می‌داشت (و) هر روز [به آزدن (آن) سرزمین دست (می‌یازید)، مردمانش] را با یوغی بی‌آرام به نابودی می‌کشانید، همه آنها را.
۹. از شکوه‌های ایشان، انلیل خدایان (= سرور خدایان = مردوک) سخت به خشم آمد. [جای‌های مقدس رها شدند و یادمان‌های (آن) پرستشگاه‌ها (= آثار) به فراموشی سپرده شد]. دیگر خدایان باشنده در میان ایشان (نیز) پرستشگاه‌های خویش را ترک کردند.
۱۰. در (برابر) خشم وی (= مردوک) او (= نبونید) آنان (= پیکره‌های خدایان) را

۱. این ترجمه عمدتاً مبتنی است بر ترجمه ارفعی (۱۳۵۶) و اندکی هم بر ترجمه آیلرز (۱۹۷۱)؛ اینپهایم (۱۹۵۵)، و ترجمه لکوک (۱۹۹۷).

به بابل فرا برد. لیک مردوک، [آن بلندپایه که آهنگ جنگ کرده بود]، از بهر همه باشندگان روی زمین که جای‌های زندگیشان ویرانه گشته بود،

۱۱. و (از بهر) مردم سرزمین‌های سومر و اکد که (به سان) [کالبد] مردگان (بی‌جان) گشته بودند. او (= مردوک) از روی اراده و خواست خویش روی به سوی آنان بازگردانید و بر آنان رحمت آورد و آنان را ببخشد.

۱۲. (مردوک) در میان همه سرزمین‌ها، به جستجو و کاوش پرداخت، به جستن شاهی دادگر، آن‌گونه که خواسته وی (= مردوک) باشد، شاهی که (برای پذیرفتن او) دستان او را به دست خویش گرفت. (آنگاه) او (= مردوک) کورش، پادشاه شهر انشان را به نام بخواند (برای آشکار کردن دعوت وی) و او را به نام بخواند (از بهر) پادشاهی بر همه جهان.

۱۳. او (= مردوک) سرزمین گوتیان و تمامی سپاهیان مند (= مادها) را به فرمانبرداری از او (= کورش) واداشت. او (= مردوک) (واداشت تا) مردم، سیاه‌سران، به دست کورش شکست داده شوند.

۱۴. (در حالی که) او (= کورش) با راستی و داد پیوسته، آنان را شبانی می‌کرد؛ خدای بزرگ، نگاهبان مردم خویش، با شادی به کردارهای نیک و دل (پر از) داد او (= کورش) نگریست.

۱۵. (پس) او را فرمود که به سوی شهر وی، بابل، پیش رود. (مردوک) او (= کورش) را برانگیخت تا راه بابل را در سپرد (و خود) همانند دوست و همراهی در کنار وی همواره گام برداشت.

۱۶. (در حالی که) سپاهیان بی‌شمار او همانند (قطره‌های) آب یک رود به شمارش در نمی‌آمدند، پوشیده در ساز و برگ جنگ، در کنار وی گام برمی‌داشتند.

۱۷. او (= مردوک) بی هیچ کارزاری وی (= کورش) را به شهر خویش، بابل، فرا برد. (مردوک) بابل را از هر بدبختی برهانید (و) نبونید را — پادشاهی که وی (= مردوک) را پرستش نمی‌کرد — به دست او (= کورش) سپرد.

۱۸. همه مردم بابل، همگی (مردم) سومر و اکد، (همه) شاهزادگان و فرمانروایان به وی (= کورش) نماز بردند و بر دو پای او بوسه دادند (و) از پادشاهی‌اش شادمان

شدند و چهره‌ها درخشان کردند.

۱۹. سروری که به یاری وی خدایان (؟) در خطر مرگ (قرار گرفته) زندگی دوباره یافتند و از گزند و آسیب رها شدند، (و) همه خدایان (؟) به شادی او را هم ستودند و نامش را گرامی داشتند.

۲۰. من، کورش، پادشاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارگوشه جهان

۲۱. پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان، نوه کورش، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان، نبیره چیشپش، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان،

۲۲. از تخمه پادشاهی جاودانه، آن که پادشاهی‌اش را خداوند (= مردوک) و نبو دوست می‌دارند و از بهر شادی دل خویش پادشاهی او را خواهان‌اند. آنگاه که من (= کورش) آشتی خواهان به بابل اندر شدم،

۲۳. با شادی و شادمانی در کاخ شهریاری خویش، اورنگ سروری خویش بنهادم، مردوک، سرور بزرگ، مهر دل گشاده‌ام را که [دوست‌دار] بابل است به خواست خود به [خویشتن گردانید]؛ (پس) هر روز پیوسته در پرستش او کوشیدم.

۲۴. (و آن‌گاه که) سربازان بسیار من دوستانه اندر بابل گام برمی‌داشتند، من نگذاشتم کسی (در جایی) در تمامی سرزمین‌های سومر و اکد ترساننده باشد.

۲۵. من (شهر) بابل و همه (دیگر) شهرهای مقدس را به فراوانی نعمت پاس داشتم. درماندگان باشنده در بابل را که (نبونید) ایشان را به‌رغم خواست خدایان یوغی داده بود (؟) نه در خور ایشان،

۲۶. درماندگی‌هایشان را چاره کردم و ایشان را از بیگاری برهانیدم. مردوک، خدای بزرگ از کردارهای من شاد شد و

۲۷. (آنگاه) مرا، کورش، پادشاهی که پرستنده وی است و کمبوجیه، فرزند زاده شده من و همگی سپاهیانم را

۲۸. با بزرگواری، افزودنی داد و ما به شادمانی، در آشتی تمام، کردارهایمان به چشم او زیبا جلوه کرد و والاترین پایه [خدایی‌اش] را ستودیم. به فرمان او (= مردوک) شادمان بر اورنگ شاهی برنشسته

۲۹. و همگی جهان از زبرین دریا (= دریای مدیترانه) تا زیرین دریا (= دریای پارس)، (همه) باشندگان سرزمین‌های دوردست، همه شاهان آموری، باشندگان در چادرها، همه آنان

۳۰. باج و ساو بسیارشان را از بهر من (= کورش) به بابل اندر آوردند و بر دو پای من بوسه دادند. از ... تا (شهر) آشور و شوش،

۳۱. آگاده، سرزمین اشنونا، (شهر) زمین، (شهر) مه‌تورنو، دیر تا (پایان) نواحی سرزمین گوتیان و نیز (همه) شهرهای مقدس آن سوی دجله که از دیرباز ویرانه گشته بود، (از نوباز ساختم).

۳۲. (و نیز پیکره) خدایانی را که در میانه آن شهرها (بود) به جای‌های نخستین بازگردانیدم و (همه آن پیکره‌ها را) تا به جاودانی در جای (نخستین‌شان) بنشاندم (و) همگی آن مردم را (که پراکنده بودند)، فراهم آوردم و آنان را به جایگاه‌های خویش بازگردانیدم.

۳۳. (و نیز پیکره) خدایان سومر و اکد را که نبونید (بی‌بیم) از خشم سرور خدایان (= مردوک) به بابل اندر آورده بود، به فرمان مردوک، خدای بزرگ، به شادی و خوشی ۳۴. در نیایشگاه‌هایشان بنشاندم — در جای‌هایی که دل‌آنها شاد گردد — باشد که خدایانی که من به جای‌های مقدس (نخستین‌شان) بازگردانیدم،

۳۵. هر روز در برابر خداوند (= مردوک) و نبو زندگی دیربازی از بهر من بخواهند و همواره در پایمردی من سخن‌ها گویند، با واژه‌هایی نیک‌خواهانه، باشد که به مردوک، خدای من، گویند که «به کورش، پادشاهی که (بابیم) تو را پرستنده است و کمبوجیه پسرش،

۳۶. بی‌گمان باش، بهل تا آن زمان بازسازنده باشند ... بی‌هیچ گسستگی. همگی مردم بابل پادشاهی را گرامی داشتند و من همه (مردم) سرزمین‌ها را در زیستگاهی آرام بنشانیدم.

۳۷. [... یک؟] غاز، دو اردک و ده قمری (فربه) بیش از (رسم معمول دادن) غازها، اردک‌ها و قمریان (معین کردم)

۳۸. [...] با] ند و بر آنها بیفزودم. در استوار گردانیدن [بنای] باروی ایمگورانلیل،

باروی بزرگ شهر بابل کوشیدم و

۳۹. [...] دیوارکناره‌ای (ساخته از) آجر را بر کنار خندق شهر که (یکی از) شاهان

پیشین [ساخته و (بنایش را) به انجام رسانیده] بود،

۴۰. [بدان‌سان که] بر پیرامون [شهر (به تمامی) برنیامده بود]، آنچه را که هیچ

یک از شاهان پیشین (با وجود) افراد به بیگاری گرفته شده [کشورش] در بابل
نساخته بود،

۴۱. [... از قیر] و آجر از نو بار دگر ساختم و [بنایشان] را به انجام رسانیدم [

۴۲. [دروازه‌های بزرگ وسیع مر آنها را بنهادم ... و درهایی از چوب سدر] با

پوششی از مفرغ، با آستانه‌ها و پاشنه‌هایی از مس ریخته شده ... هر آنجایی که
دروازه‌ها [یشان (یافت می‌شد)،

۴۳. [استوار گردانیدم ...] نوشته‌ای، لوحه‌ای (دربدارنده) نام آشوربانیپال، شاهی

پیش از من [در میان آن (= بنا) بدیدم].

۴۴. ...

۴۵. ... تا به روز جاودان.

کورث در تورات

از جمله مردمی که در بابل، با ناخرسندی از دولت آن سرزمین می‌زیستند، یهودیانی بودند که پیش‌تر نبوکدنصر دوم (بخت‌نصر، ۶۰۴-۵۶۲ ق.م)، پادشاه بابل، آنها را به اسارت گرفته بود. نبوکدنصر در حمله به اورشلیم، بسیاری را کشته و آن سرزمین را ویران کرده و آلات و خزانه‌های آنجا را به بابل آورده بود (کتاب مقدس، تواریخ ایام ۲، ۳۶: ۱-۲۲). در میان اسیران یهودی بابل، بیش از همه، روحانیان همواره چشم به راه نیرویی بودند تا آنان را از اسارت برهاند و این امید و پیشگویی آنها درباره آزادی قوم یهود را در بخش‌هایی از تورات می‌توان دید (ارمیا، ۱: ۵). چون کورث ظهور کرد و آوازه او همه جا پیچید، یهودیان امید بیشتری برای رهایی یافتند. در کتاب اشعیای نبی (۳۴-۴۰، ۲۶-۲۸، ۴۵: ۱-۷). که احتمالاً میان سال‌های ۵۴۷-۵۳۹ ق.م نگاشته شده است (داندامایف ۱۹۹۰: ۱۹۹)، پیشگویی و ستایش از کورث به‌روشنی

و تفصیل دیده می‌شود. در این قطعات، یهوه کورش را «مسیح خویش» می‌خواند و پیروزی‌های او را به یاری خویش می‌داند. این کتاب همچنین آکنده است از بسیاری مژده‌ها دربارهٔ پیدایی این نجات‌دهندهٔ امت‌ها و آزاد کنندهٔ یهودیان و آبادی اورشلیم. تسخیر بابل به دست کورش و صدور فرمان آزادی ملل دربند، آرزوهای یهودیان را برآورد. بخشی از فرمان کورش در بارهٔ آزادی یهودیان و دستور بازسازی اورشلیم و برگرداندن جام‌های زرین و سیمین که نبوکدنصر از اورشلیم به غنیمت آورده بود در کتاب دوم تواریخ ایام (۳۰: ۱۳-۲۲) و کتاب عزرا (۱؛ ۲؛ ۶۴-۷۰؛ ۳؛ ۵: ۱۳-۱۷) به روشنی و تفصیل آمده است. کتاب عزرا که در نیمهٔ سدهٔ پنجم پیش از میلاد به نگارش درآمده است، همچنین دارای سندی (۶: ۳-۵) به زبان آرامی، یعنی زبان اداری دورهٔ هخامنشی دربارهٔ فرمان کورش برای بازسازی پرستشگاه اورشلیم است (داندامایف ۱۹۹۰: ۱۹۹؛ قس: راپاپورت ۱۹۷۱: ۱۱۸۴-۱۱۸۶). در چند جای کتاب دانیال (باب ۸) هم به نام کورش اشاره شده است؛ اما اهمیت گزارش‌های تاریخی آن کتاب که در حدود ۱۶۷-۱۶۳ ق م نوشته شده، مورد تردید است (داندامایف ۱۹۹۰: ۲۰۰؛ اکروید ۱۹۸۸: ۳۳-۵۴؛ همو ۱۹۹۰: ۱-۱۶).

کورش یا ذوالقرنین

در سورهٔ کهف (آیات ۸۳-۹۸) از «ذوالقرنین» (دارندهٔ دو شاخ) به صورت پادشاهی آرمانی، نیرومند و دادگر سخن رفته است، که به یاری خداوند در همه جا — غرب و شرق و شمال — بر مردمان گوناگون پیروزی می‌یابد و در شمال به درخواست ساکنان آنجا، برای جلوگیری از هجوم قبایل یاجوج و ماجوج سد استواری می‌سازد. دربارهٔ هویت ذوالقرنین گفتگوهای بسیاری شده است. ظاهراً نخستین بار، مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر فرهنگ هند، در کتابی ذوالقرنین را همان کورش دانست و نظریهٔ او از راه ترجمهٔ کتابش به فارسی (۱۳۳۰) از سوی چند تن از پژوهندگان ایرانی همچون علی سامی (۱۳۷۵: ۲۴۵-۲۵۴) پذیرفته شد.

آزاد استدلال کرده بود که کورش، پیروزمند و دادگر بود؛ در تورات (عزرا ۵؛ ۶: ۱-۱۵؛ ارمیا، ۵۱؛ ۵۸؛ دانیال، ۵؛ ۳۱؛ ۶: ۱؛ ۹؛ ۱۱؛ حجتی نبی؛ زکریای نبی) به قوچ

دو شاخ که به گمان او همان کورش است، اشاره شده است؛ و مجسمه‌ای (در حقیقت نقش بالدار کورشن) وی را با دو شاخ نشان می‌دهد. بعدها علیرضا شاپور شهبازی این استدلال‌ها را بی‌پایه دانست و بر این نظر پای فشرده که اسکندر را به جهت کلاه شیرمانند شاخدارش که بر سکه‌های او دیده می‌شود، ذوالقرنین می‌گفتند نه کورش را (شهبازی ۱۳۴۹: ۲۵۵-۲۵۶؛ همو ۱۳۷۹: ۶۵-۶۹). با این‌که شهبازی نادرستی پاره‌ای از استدلال‌های آزاد را روشن ساخته است، ولی می‌دانیم آن‌که پیش از اسکندر خویشتن را با دو شاخ نمایانده، کورش بوده است و نقش او در دشت مرغاب با چهار بال گشاده و دو شاخ، خود مربوط به زمان کورش است و نوشته‌هایی بر بالای این نقش وجود داشته است که جهانگردان اروپایی آن را آورده‌اند و چنین معنی می‌داده است: «من کورش، شاه هخامنشی.» لشکرکشی ذوالقرنین قرآن به شمال و ساختن سدی برای جلوگیری از تهاجمات یاجوج و ماجوج را — که آزاد همان رفتن کورش به قفقاز و ساختن سدی در آنجا دانسته است — البته همان‌گونه که شهبازی می‌نویسد، نمی‌توان به رفتن کورش به قفقاز مربوط دانست (همان: ۶۸)؛ زیرا کورش نه به قفقاز تاخته بود و نه سدی در آنجا بر پا کرده بود. به نظر می‌رسد که لشکرکشی ذوالقرنین قرآن به شمال را — که قرآن آن را آخرین لشکرکشی او دانسته است — باید با لشکرکشی تاریخی کورش، و البته آخرین لشکرکشی او به شمال شرقی یعنی ورارود (ماوراءالنهر) برای جلوگیری از تهاجمات سکاها و ماساگت‌ها مربوط دانست، و کورش در آنجا بود که، بر پایه پژوهش‌های جدید، دژها و باروهایی ساخت که تاریخ‌نگاران باستانی از آنها یاد کرده‌اند (داندامایف ۱۹۸۹: ۳۰).

شخصیت داریوش

مهم‌ترین مدارک ما در این باره، نگاره‌های داریوش کبیر و نوشته‌های خود او است. با دآوری بر مبنای نگاره‌های داریوش، او را پادشاهی پهلوان در نبرد با موجودات پلید در نگاره‌های تخت جمشید، جنگاوری کماندار و نیزه‌دار در سکه‌ها و مهرها، پادشاهی شکارچی در مهر داریوش، پیروزمند در بیستون و آراسته و زیبا به‌ویژه در تخت جمشید می‌یابیم (بریان ۱۳۷۷: ۱/۴۶۲-۵۰۱).

البته هیچ‌کدام از این نگاره‌ها کاملاً منطبق با شخصیت خود داریوش نیست؛ اما می‌دانیم که داریوش در بیشتر دوران زندگی شصت و چهار ساله‌اش از سلامتی جسمی کامل برخوردار بود و با داوری از شیوه جهاننداری او می‌توان گفت که روحیه‌ای سالم و استعداد و اراده‌ای نیرومند و تحسین‌برانگیز داشت. استرابو (۶۴ق‌م-۲۱م) تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان یونانی، او را زیباترین انسان‌ها خوانده است (همانجا) و دلیل یا نوشته‌های خلاف آن در دست نیست.

داریوش در برخی از سنگ‌نوشته‌ها به ویژگی‌های خود اشاره کرده است، به طور کلی در ایران باستان دست‌کم شاهزادگان و بزرگان، آموزش و پرورش مناسبی می‌دیدند که در آن، افزون بر آموزه‌های گوناگون به‌ویژه بر راستگویی تأکید بسیاری می‌شده است.^۱ موضوع این است که در فرهنگ و آیین ایرانیان باستان، دروغگویی بدترین کارها و گناهان بوده است و نمی‌توان پنداشت که داریوش که در این محیط تعلیم دیده و بزرگ شده بود، در آنجا دروغ‌هایی بگوید. از سوی دیگر، بسیاری از نوشته‌های داریوش همراه نگاره‌هایی بودند و در جاهایی قرار داشتند که محل رفت و آمد مردم بود و آن نوشته‌ها را بر پوست و به زبان‌های دیگر می‌نوشتند و به همه‌جا می‌فرستادند و داریوش نمی‌توانست آشکارا این همه دروغ بگوید. همچنین باید به یاد داشت که نویسندگان یونان و روم باستان و از میان آنها به‌ویژه هرودت، نوشته‌های داریوش را به طور کلی، با تفاوت‌های جزئی، تأیید کرده است.

از این رو، باید برای پی بردن به شخصیت داریوش به نوشته‌های خود او مراجعه کرد. مهم‌ترین آنها، سنگ‌نوشته‌هایی است که به دستور او بر آرامگاهش در نقش رستم نگاشته‌اند. در این نوشته‌ها یا اندرزها، او را انسانی خداپرست، بشردوست، میهن‌پرست و دادگستر می‌بینیم. بخش‌هایی از این نوشته‌ها به قرار زیر است (کنت ۱۹۵۳: ۱۳۷-۱۴۰):

خدای بزرگی است اهوره‌مزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که انسان را آفرید، که شادی را برای انسان آفرید، که داریوش را شاه کرد، یکی را شاه

۱. شهبازی راستگویی داریوش را به روشی دیگر نمایانده است (۱۳۵۰: ۴۰-۴۵).

بسیاران، یکی از فرماندارانِ بسیاریان، من داریوش هستم، ... پسر ویشتاسپ، هخامنشی، پارسی، پسر یکت پارسی، ایرانی، از نژاد ایرانی، داریوش شاه گوید: اهوره‌مزدا چون این زمین را آشفته دید آنگاه آن را به من ارزانی داشت، مرا شاه کرد، من شاه هستم، به خواست اهوره‌مزدا من آن را در جای خود نشاندم، آنچه من به آنها گفتم، آن را کردند، چنان که کام من بود، اگر فکر می‌کنی که چند بود آن کشورهای که داریوش شاه داشت، پیکره‌ها را ببینی که تخت را می‌برند، آنگاه خواهی دانست، آنگاه به تو معلوم خواهد شد، که نیزهٔ مرد پارسی دور رفته، آنگاه به تو معلوم خواهد شد که مرد پارسی دورتر از پارس جنگ کرده است.

داریوش شاه گوید: این که کرده شد، همه را به خواست اهوره‌مزدا کردم، اهوره‌مزدا مرا یاری کرد تا کار را به انجام رساندم. اهوره‌مزدا مرا و خاندان مرا و این سرزمین را از آسیب بیاید، این را من از اهوره‌مزدا درخواست می‌کنم، باشد که این را اهوره‌مزدا به من بدهد. ای مرد، فرمان اهوره‌مزدا به نظرت ناپسند نیاید، راه راست را رها مکن، شورش مکن.

خدای بزرگی است اهوره‌مزدا، که این شکوهی را که به چشم می‌آید آفرید، که شادی را برای انسان آفرید، که خرد و توانایی را به داریوش شاه بخشید. داریوش شاه گوید: به خواست اهوره‌مزدا، چنانم که راستی را دوستم، بدی را دوست نیستم، نه مرا کام است که توانایی، ناتوانی را ستم کند، نه مرا کام است که به توانا از سوی ناتوان ستم کرده شود. آنچه راست است آن کام من است، مرد دروغزن را دوست نیستم، تندخو نیستم، هر آنچه مرا به خشم می‌آورد، با اراده و اندیشه، آن را نگاه می‌دارم، بر امیال خود سخت چیره‌ام، مردی که همکاری می‌کند، او را متناسب با همکاری‌اش پاداش می‌دهم، آن که آسیب می‌رساند، او را به اندازهٔ آسیب مجازات می‌کنم، نه مرا کام است که مردی آسیب برساند، نه حتی مرا کام است که اگر آسیب برساند، کیفر نبیند، آنچه کسی بر ضد کس دیگری گوید، مرا باور نیاید، تا فرمان قانون نیک را بپذیرد. آنچه کسی برابر توانایی خود برای من کند یا پیش آورد، خرسند می‌شوم و مرا بسیار کام است و نیک خشنود هستم. این است هوش و فرمانم، چون آنچه بر دست من رفته ببینی یا بشنوی، چه در کاخ چه در آوردگاه، این کوشش من است گذشته از

خرد و هوشم. این است کوشش من، تا تن من توان دارد، هم چون هم‌آورد، هم‌آورد خوبی هستم، چون با هوش در آوردگاه نگریسته شود، آن که نافرمان باشد و آن که فرمانبردار می‌بینم، چه با هوش و چه با فرمان. آن‌گاه نخستین کسی هستم که می‌اندیشم همراه با عمل، چه هنگامی که نافرمانی را می‌بینم، چه هنگامی که فرمان‌برداری را می‌بینم. آزموده هستم، هم با دست‌ها هم با پاها، به هنگام سواری، سوارکاری خوبم، هنگام تیراندازی، تیراندازی خوبم چه پیاده چه سواره، در نیزه‌وری، نیزه‌وری خوبم، چه پیاده چه سواره ... ای مرد، آن‌چه به وسیله من کرده شد، به نظرت دروغ نیاید...

خدمات داریوش

ارایه چکیده یا فهرستی از خدمات داریوش بزرگ که دربرگیرنده همه ابداعات و اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی او باشد، ناممکن است؛ و خواننده بی‌گمان شرح پاره‌ای از اقدامات مهم او را در بخش‌های دیگر این کتاب مطالعه کرده است. در این‌جا، تنها اشاره‌ای خواهد شد به گزیده‌ای از دستاوردهای پادشاهی او. با توجه به چهره پریشان و آشفته ایران هخامنشی پس از کمبوجیه دوم، پیشرفت‌های پیروزمندانه داریوش در آغاز پادشاهی اش به سادگی به دست نیامد. کمتر پادشاهی در تاریخ جهان مانند داریوش در آغاز پادشاهی خود با چنان گرفتاری‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. سنگ‌نوشته و سنگ‌نگاره با عظمت بیستون خود گویای میزان رنج و کوششی است که داریوش در راه نجات ایران و حفظ وحدت ملی آن در برابر دشمنان و ملوک‌الطوایف داخلی و خارجی متحمل شده است. بی‌گمان، اگر در این بحران بزرگ او به پادشاهی نمی‌رسید، دوره هخامنشی با همه دستاوردهای پرشکوهش دیگر وجود نمی‌داشت یا بسیار زود سپری می‌شد. او در یک رشته از درخشان‌ترین عملیات نظامی تاریخ جهان توانست به یاری دوستان و دوست‌داران خود — که تقریباً نام همگی آنها را در بیستون آورده است — در زمانی قریب به دو سال بر سخت‌ترین گرفتاری‌ها چیره شود. وی برای این که پیامدهای این پیروزی — که برای ایران عبارت بود از آسایش و آرامش — پایدار و ماندگار گردد، دست به انجام

اصلاحاتی زد و از آن پس باید او را جزو معدود اصلاحگران بزرگ تاریخ جهان برشمرد؛ و در ایران، شاید بتوان او را فقط با خسرو انوشیروان و شاه عباس بزرگ مقایسه کرد. او را به‌راستی «بزرگ‌ترین نظام‌دهنده جهان باستان» دانسته‌اند (کنت ۱۹۵۳: ۱۳۷-۱۴۰).

از میراث‌های داریوش برای تمدن ایرانی، ابداع خط میخی فارسی باستان به عنوان نخستین خط ایرانی است که به زمان او منسوب است. با این خط بود که سنگ‌نوشته بزرگ بیستون و نوشته‌های دیگر داریوش، که خود از نظر روشن کردن تاریخ و دین و زبان ایران آن روزگار بسیار مهم است، به نگارش درآمده است. داریوش ظاهراً نخستین ایرانی است که دستور به نگارش داده است. بسیاری از بخش‌های اوستا هرچند مربوط به پیش از داریوش است، ولی پس از او به نگارش درآمده است.

داریوش همچنین نخستین ایرانی است که به ضرب سکه (زرین و سیمین) و تعیین و یکسان‌سازی اوزان و مقادیر پرداخت (ویسهوفر ۱۹۹۷: ۹) و کار او نمونه‌ای شد برای دولت‌های بعدی ایران. بر سکه‌های داریوش و دیگر هخامنشیان، کمانداری پارسی نقش شده است. تخت‌جمشید که نماد ایران است و در سراسر خاور نزدیک هیچ بنای باستانی دیگری را نمی‌توان با آن مقایسه کرد، از یادگارهای اوست.

داریوش نه فقط فرمان بنای آن مجموعه را به‌عنوان پایتخت نمادین ایران و برای برگزاری جشن‌های نوروز و آیین‌های دیگر داده بود، بلکه خود نیز در گزینش محل و طراحی بنا دخالت تام داشته است (شهبازی ۱۳۵۰: ۱۰۵-۱۰۷). در جاهای دیگر، به‌ویژه در شوش و نقش‌رستم، نیز بناهایی به نام او در دست است. تأسیس یا بازسازی آتشکده‌ها، پرستشگاه اورشلیم و بیمارستان‌ها (در مصر) نمونه‌های دیگری است از اقدامات عمرانی او، و از این نظر شاید بتوان او را پایه‌گذار هنر هخامنشی دانست.

اقدامات دیگر داریوش در پایه‌گذاری سپاه، در دادگستری و قانونگذاری، در استان‌بندی و اصلاح مالیات‌ها، در راهسازی و بهبود شبکه ارتباطی، در اکتشافات راه‌های دریایی و بازرگانی و کندن آبراه سوئز و در ترویج کشاورزی و باغداری کم‌اهمیت نیستند (شهبازی ۱۳۷۹: ۲۴-۲۵).

داریوش در تورات

داریوش و کارها و روزگار او در بخش‌هایی از تورات توصیف شده است. در برخی از این بخش‌ها، آگاهی‌های بی‌نظیری دربارهٔ داریوش هست، همچون کتاب عزرا (۶: ۱۲) که به فرمان داریوش راجع به بازسازی اورشلیم اشاره دارد. اورشلیم در سال دوم پادشاهی داریوش تکمیل شد (ارمیا ۵: ۱ بی). کتاب حجی نبی و ادامهٔ آن، کتاب زکریای نبی، اوضاع شاهنشاهی هخامنشی، به‌ویژه یهودیان اورشلیم، را در اوایل پادشاهی داریوش (۵۲۰ تا ۵۱۸ ق م) می‌نمایانند (نیز، نک: کخ ۱۳۷۷: ۳۴۵-۳۴۹)؛ اما آنچه در کتاب *دانیال* دربارهٔ داریوش (و دوره‌های دیگر هخامنشی) آمده است، حاوی داستان‌های دینی و تاریخی است که مدت‌ها پس از داریوش نوشته شده‌اند و از لحاظ تاریخی چندان مورد اعتماد نیستند. با این همه، در نوشته‌های تاریخی و ادبی شرق و غرب تأثیر بسیاری گذاشته‌اند. مطابق این کتاب (۴۰؛ ۴۱؛ ۴۲؛ ۴۳؛ ۴۴؛ ۲۶-۲۸؛ ۴۵: ۷-۱)، داریوش، مادی و فرزند اخشورش (خشایارشا) است، پس از بلشصر پادشاه کلدانیان، در شصت و دو سالگی به پادشاهی می‌رسد و کورش پارسی جانشین وی است. آنچه به‌عنوان حقایق تاریخی در کتاب *دانیال* می‌توان یافت، شاید تسخیر دوبارهٔ بابل به دست داریوش در ۵۲۰ ق م و کاربرد اصطلاح مادی برای پارسیان احتمالاً به تقلید از یونانیان است (دادامایف ۱۹۹۰: ۱۹۹).

خشایارشا در تورات

در تورات کتاب *استر* (باب ۱-۱۰) داستانی دربارهٔ *آخشورش* (خشایارشای یکم) در دربار شوش و رابطهٔ یهودیان با پادشاه و کارهای آنان آمده است که چکیدهٔ آن این‌گونه است: *آخشورش* که از هند تا حبشه بر ۱۲۷ ولایت فرمان می‌راند، در سال سوم پادشاهی خویش در شوش ضیافتی برای بزرگان کشور بر پا کرد، و چون از ملکه وشتی خواست در جمع میهمانان به حضور پادشاه برسد و او نپذیرفت، پادشاه پس از مشورت با «هفت رئیس پارسی و مادی» او را از مقام خود عزل کرد و سپس فرمود دختر نیکویی به جای وی بیابند. مردخای یهودی اهل شوش، هدسه یا استر، دختر عموی خود را که پیش او زندگی می‌کرد، همراه دختران دیگر به دربار فرستاد و

پادشاه از میان همه او را شهبانوی خود ساخت. مردخای سپس جریان دسیسه‌ای را بر ضد پادشاه از طریق استر به خشیارشا خبر داد و دسیسه سرکوب شد و «این قصه در حضور پادشاه در کتاب *تواریخ / ایام مرقوم شد*؛ ولی هامن، از ملازمان پادشاه به مردخای و یهودیان خشم گرفت و فرمانی درباره سرکوب یهودیان کشور از پادشاه گرفت و «به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد و مکتوبات به دست چاپاران به همه ولایت‌های پادشاه فرستاده شد». استر با استفاده از نفوذ خود، فرمان پادشاه را درباره کشتار یهودیان سراسر شاهنشاهی ملغا کرد و در عوض از شاه فرمانی گرفت که در نتیجه آن، هامن و خاندان او و دشمنان یهودیان در سراسر کشور به دست یهودیان کشته شدند.

با این که کتاب استر، داستانی است که حقایق ارزشمند تاریخی کم‌تر در آن دیده می‌شود (گرینفیلد ۱۹۷۱: ۱۳۰۳/۵-۱۳۰۴)، آگاهی‌هایی دارد که منابع دیگر آنها را تأیید می‌کنند گستردگی شاهنشاهی هخامنشی، زندگی پرشکوه دربار، هفت سرکرده بزرگ کشور، نوشته‌های تاریخی دربار، گسیل نامه‌های رسمی به نام و مهر پادشاه به خط و زبان اقوام و سرزمین‌ها، چاپاران و پیک‌های شاهی، و ذکر تعدادی نام‌های اشخاص.

کتابشناسی:

- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۳۰، *ذوالقرنین یا کورش کبیر*، ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران
- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۵۶، *فرمان کورش بزرگ*، تهران
- بریان، پی‌یر، ۱۳۷۷، *تاریخ امپراتوری هخامنشی*، ترجمه مهدی سمسار، تهران
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۷۴، «کیخسرو و کورش»، *ایران‌شناسی*، س ۷، ش ۱، صص: ۱۵۸-۱۷۰
- داندامایف، م. ا، ۱۳۷۵، «ایران در عصر ماد و هخامنشی»، *تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی*، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی، تهران
- سامی، علی، ۱۳۷۵، *پاسارگاد*، به کوشش غلامرضا وطن‌دوست، شیراز
- شهبازی، علیرضا شاپور، ۱۳۴۹، *کورش بزرگ*، شیراز
- شهبازی، علیرضا شاپور، ۱۳۵۰، *جهاننداری داریوش بزرگ*، شیراز
- شهبازی، علیرضا شاپور، ۱۳۷۹، *راهنمای جامع پاسارگاد*، شیراز
- کخ، هایدماری، ۱۳۷۷، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، تهران
- همایون، غلامعلی، ۱۳۵۵، *کورش کبیر در آثار هنری اروپاییان*، تهران
- Ackroyd, P. R., 1988, «Problems in the Handling of Biblical and Related Sources in the Achaemenid Period», *Achaemenid History III*, Leiden
- Ackroyd, P. R., 1990, «The Biblical Portrayal of Achaemenid Rulers», *Achaemenid History V*, Leiden
- Berger, P. R., 1975, «Der Kyros Zylinder mit dem Zustatzfragment BIN II Nr. 32 und die akkadischen Namen in Donielbuch», *Zeitschrift für Assyriologie* 64
- Boyce, M., 1982, *A History of Zoroastrianism*, Leiden
- Dandamayev, M. A., 1989, *A Political History of the Achaemenid Empire*, tr. W. J.

Vogelsang, Leiden

Dandamayev, M. A, 1990, «Bible: i. The Bible as a Source for Median and Achaemenid History», *Encyclopaedia Iranica* 4, pp: 199-200

Dandamayev, M. A, 1993, «Cyrus IV: The Cyrus Cylinder», *Encyclopaedia Iranica* 6, pp:521-522

Ebeling, E, 1926, *Altorientalische Texte zum Alten Testament*, 2nd, ed., H. Gressmann, Berlin

Eilers, W, 1971, «Der Keilschrifttext des Kyros-Zylinder», ed. W. Eilers, *Festgabe deutscher Iranisten*, zur 2500 Jahrfeier Irans, Stuttgart, pp: 156-166

Greenfield, J. G, 1971, «Darius» and «Darius the Mede», *Judaica* 5, Jerusalem

Harmatta, J, 1971, «The Literary Pattern of the Babylonian Edict of Cyrus», *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungarica* 19, pp:217-231

Herodotus, *Historiae*

Kent, R.G, 1953, *Old Persian*, New Haven

Lecoq, P, 1997, *Les inscriptions de la perse Achéménide*, Paris

Nies, J. B and Keiser, C. E, 1932, *Historical Religious and Economic Texts and Antiquities*, Babylonian Inscription in the Collection of J. B. Nies, vol. 2, New Haven

Olmstead, A.T, 1948, *History of Persian Empire*, Chicago

Oppenheim, L, 1955, «Babylonian and Assyrian Historical Texts», *Ancient Near Eastern Texts*, Princeton

Oppenheim, L, 1985, «The Babylonian Evidence of Achaemenian Rule in Mesopotamia», *The Cambridge History of Iran*, vol. 2, Cambridge, p: 535

Rappaport, 1971, «Cyrus», *Judaica* 5, Jerusalem, pp:350-351

Rawlinson, H. C, 1884, *The Cuneiform Inscriptions of Western Asia*, London

Rogers, R. W, 1926, *Cuneiform Parallels to the Old Testament*, New York

Shahbazi, A.Sh, 1977, «The Traditional Date of Zoroaster Explained», *Bulletin of School*

of Oriental and African Studies 40, pp: 25-35

Shahbazi, A.Sh, 2002, «Recent Speculations on the Traditional Date of Zoroaster», *Studia Iranica* 31, pp: 7-45

Walker, C. B. F, 1972, «A Recently Identified Fragment of the Cyrus Cylinder», *Iran* 10, pp: 158-159

Weissbach, F. H, 1911, *Die Keilinschriften der Achäemeniden*, Leipzig

Wiesehöfer, J, 1997, *Ancient Persia*, London and New York